

به قلم کنت پرایر
ترجمه از فریدون موخوف

دشمنان شخص مسیحی

از کتاب «طریق قدوسیت»

زندگی مسیحی نبردی است. در کلام خدا آن الگوی زندگی را که خدا از ما می‌طلبد، می‌بینیم، لیکن نیروهای مخالف دائم ما را به جهت‌های مخالف می‌کشند. در حالیکه از یک سو وجودمان به جهت انجام آنچه که سرورمان می‌طلبد، بال می‌زند، نیرویی انگار که دائم ما را به پایین می‌کشد. و بارها و بارها اعمالی را انجام می‌دهیم، حرفهایی را بر زبان می‌رانیم، و افکاری را به فکر راه می‌دهیم که بعداً از آنها پشیمان می‌شویم و یا حتی از آنها شرمسار می‌گردیم. نباید از اینکه زندگی مسیحی را چنین می‌بینیم، تعجب کنیم. کتابمقدس در این باره به ما هشدار داده است. ولی ماهایی که به دنبال قدوسیت هستیم، با صدای فرمانده به پیش می‌رویم که می‌گوید: «جنگ نیکوی ایمان را بکن.» (۱ تیموتائوس ۶: ۱۲). ما «با لشکر روحانی شرارت در جایهای آسمانی» (افسیان ۶: ۱۲) به نبرد ایستاده‌ایم.

اگر می‌خواهیم در این مبارزه پیروز باشیم، لازم است تا آنجا که امکان دارد، در مورد دشمن بدانیم و اطلاعات داشته باشیم. و خوشبختانه کتابمقدس در این مورد اطلاعات زیادی در اختیار می‌گذارد. از کتابمقدس در می‌یابیم که دشمن ما، دشمنی است سه‌لایه که اغلب با این عنوان مشخص می‌گردد: «دنیا، جسم، و شریر.»

شریر

دشمن اصلی‌ای که باید با آن مقابله کنیم، شریر است و کتابمقدس به هیچ عنوان ماهیت و مقاصد هولناک او را دست کم نمی‌گیرد. دزدی است که فقط می‌آید تا «بدزدد و بکشد و هلاک کند.» (یوحنا ۱۰: ۱۰). هدف او چیزی نیست جز هلاکت و ویرانی کامل ما. در کتابمقدس اسامی مختلفی به او داده شده است، اسامی نظیر «شیطان» (که معنی تحت‌اللفظی آن یعنی دشمن)، «آن شرور»، «و خدای این جهان» (۲ قرن ۴: ۴). اینها چند نام از نامهای بیشمار این دشمن هستند. اگر بخواهیم در مورد قدرت او صحبت کنیم، کتابمقدس او را به شیر غران تشبیه می‌کند که «در

گردش است و کسی را می‌جوید تا ببلعد.» (۱ پطرس ۵: ۸). از قدرت شیطان است که احتیاج به رهایی داریم. (اعمال ۲۶: ۱۸).

با اینحال ما نه فقط با قدرتی شیطانی روبرو هستیم، بلکه با فکری مکار و فتنه‌انگیز هم که در ورای این قدرت شیطانی قرار دارد. کتابمقدس در جایی دیگر او را به ماری تشبیه می‌کند که از «همه حیوانات وحشی که خدا ساخته بود، زیرکتر بود.» (پیدایش ۳: ۱). او حوا را «فریب» داد (۲قرنیتان ۱۱: ۳). او «ترفندها» به کار می‌گیرد (۲قرنیتان ۲: ۱۱)، از «حیله‌ها» استفاده می‌کند (افسیان ۶: ۱۱). کتابمقدس به درستی او را نمونه آن فکر و ذهن تصویر می‌کند که به فساد و خرابی کشیده شده است. همانگونه که خداوند ما فرمود، او پدر همه دروغهاست (یوحنا ۸: ۴۴). می‌تواند از انسانها جهت انجام اهداف خود سواستفاده کند (مثلا اعمال ۱۳: ۱۰) و حتی می‌تواند قلب ایماندار معترف به ایمان را هم پر کند (اعمال ۵: ۳). شاهکار فریب و نیرنگ او این است که خود را به شکل و شمایل فرشته نور در می‌آورد (۲قرنیتان ۱۱: ۱۴).

به دلیل فعالیت جهانگیر ابلیس، وسوسه امری آشنا برای بشر است (۱قرنیتان ۱۰: ۱۳). هیچ فرد مسیحی از آن مستثنی نیست. حتی آنهایی هم (شاید مخصوصاً بیشتر از همه) در قدوسیت بیشتر ریشه دوانیده‌اند، در مرکز توجه شریر قرار دارند. عیسی از آنجا که واقعاً انسان بود، خود را در مقابل وسوسه باز گذاشت و در اناجیل تجربه او را در مقابله با وسوسه می‌بینیم. نباید اجازه دهیم که این وسوسه افتادن‌ها حس تقصیر و خطا را بر ما مستولی گرداند. وسوسه زمانی به گناه تبدیل می‌شود که آن را خوراک دهیم، و بزرگش کنیم، و به آن تسلیم شویم.

با این وجود، قدرت شیطان نامحدود نیست. در فصل اول ایوب در این رابطه تصویری بسیار گویا داریم، جایی که برای لحظه‌ای پرده کنار می‌رود و ما واقعیت نامرئی در آسمان را که ورای تمامی برخوردها و ستیزها قرار دارد، می‌بینیم. در اینجا شیطان را می‌بینیم که به دنبال گرفتن مجوز از خدا جهت وسوسه ایوب است. پولس نیز به ذکر این نکته همت می‌گمارد که خدا انسان را بیش از طاقت او نمی‌آزماید (۱قرنیتان ۱۰: ۱۳). شیطان هم اکنون هم توسط عیسی شکست خورده و هلاکت نهایی‌اش امری یقین است. هر وقت که مژده انجیل در قدرت بیان می‌گردد، ما از تقدیر و سرنوشت نهایی او بیشتر مطمئن می‌شویم (لوقا ۱۰: ۱۸ - ۱۹) که «خدای صلح و سلامت بزودی شیطان را زیر پاهای شما پایمال خواهد کرد.» (رومیان ۱۶: ۲۰)

بنابراین شهادت عهد جدید کاملاً روشن است. شیطان واقعیتی پست و بدخواه است و همیشه نسبت به خدا و قوم او عداوت می‌کند. ولی همین اکنون هم توسط حیات، مرگ و رستاخیز مسیح شکست خورده و شکست او در انتهای این عصر آشکار و کامل خواهد گردید.

دنیا

شیطان به عنوان منبع اصلی وسوسه دو مکان را برای خود نگه می‌دارد: دنیا و جسم. ابلیس به عنوان خدای این جهان (۲ قرن ۴: ۴)، و رئیس این جهان (یوحنا ۱۲: ۳۱، ۱۴: ۳۰، ۱۶: ۱۱) معرفی شده است. ابلیس زمانی که تمامی پادشاهی‌های این دنیا را به عیسی پیشنهاد می‌کرد، فرض خود را بر این قرار داده بود که این پادشاهی‌ها همان لحظه هم به او تعلق دارند (متی ۴: ۸ - ۹). کتاب مقدس همیشه از دنیا در وضعیت امروزی خود سخن می‌گوید، مکانی که موقتاً توسط دشمن اشغال شده است. یوحنا می‌نویسد: «ما می‌دانیم که از خدا هستیم و تمامی دنیا در آن شرور لمیده است.» (۱ یوحنا ۵: ۱۹). این دنیا در مخالفت با خدا ایستاده است و خدا در آن جایی ندارد، برای همین هم عیسی را فرستاد که قوم خدا را بازخیرد کند.

با توجه به آنچه که در رابطه با دنیا گفتم، لازم است که بین دنیا و زمین که آفریده خداست، فرق گذاریم. در رابطه با زمین چیزی بد و شیطانی وجود ندارد. «زمین و پری آن از آن خداوند است. ربع مسکون و ساکنان آن.» (مزمور ۲۴: ۱) از این رو است که پولس این فکر را که از هر چیز زمینی باید دست کشید، رد می‌کند و آن را انحراف از ایمان می‌داند. «زیرا هرآنچه خدا آفریده است، نیکوست و هیچ چیز را نباید رد کرد، هرگاه با شکرگزاری پذیرفته شود. (۱ تیموتائوس ۴: ۴). با این وجود دنیای روابط انسانی توسط گناه فاسد گشته است و تا آنجا که به یک مسیحی مربوط می‌شود، او با این دنیا اجنبی و بیگانه است.

فرد مسیحی از طریق تقدس خود، با دنیا در ارتباط خواهد بود. عیسی برای شاگردان خود در این دنیا چنین دعا کرد: «... آنان را در حقیقت تقدیس کن.» (یوحنا ۱۷: ۱۴ - ۱۷). در یوحنا ۱۷ عیسی در این مورد قانون بنیادین را برای فرد مسیحی برقرار می‌کند که او «در جهان است، لیکن از این جهان نیست.» در اینجا دو حقیقت هست که باید آن دو را با هم در تعادل نگه داشت. ما این مطلب را در کاربرد کلمه اورشلیم در دو نغمه معروف می‌بینیم. یکی از این دو نغمه توسط برنارد اهل کلون نوشته شده که در اواخر قرن گذشته توسط «جی. ام. نیل» به عنوان «اورشلیم، آن شهر زرین» ترجمه گردیده است. این اورشلیم مطمئناً نه در این دنیاست، و نه از آن است. ولی اورشلیم «ویلیام بلیک» بیشتر در این جهان است. او «آسیابهای بادی ظلمت ابلیس» را که توسط انقلاب صنعتی حاکم شده بود، مشاهده کرد و کمان آتشین زرین، تیرهای خواست و اراده و ارابه‌های آتشین خود را فرا خواند. و در ادامه چنین می‌گوید: «دست برنخواهم داشت از این جنگ ذهنی، شمشیر هم در دست من به خواب نخواهد رفت، تا آن زمان که اورشلیم را در زمینهای کشیده و سبز انگلیس بنا کنیم.»

در این دنیا عیسی برای شاگردان خود چنین دعا کرد: «درخواستم این نیست که آنها را از این دنیا ببری، بلکه می‌خواهم از آن شرور حفظشان کنی.» (یوحنا ۱۷: ۱۵)، برای اینکه در این دنیاست که شخص مسیحی باید شاهد عیسی مسیح باشد و مطابق این شهادت زندگی کند. در این دنیاست که شخص مسیحی باید نور و نمک باشد و در مقابل انسانها بدرخشد (متی ۵: ۱۳ - ۱۶).

برخی از مسیحیان چنین تصور می‌کنند که با تارک دنیا شدن می‌توانند از دنیا و مشکلات آن خود را بدور نگه دارند. بسیاری از مقدسین خدا که داستان آنها را در کتابمقدس می‌بینیم، این خواسته را به حضور خدا آورده‌اند که از این دنیا برده شوند، که در میان آنان داوود، موسی، ایلیا و یونس هم هست. با این وجود، خدا حقیقتاً این خواسته آنان را بجا آورد: به جای بردن آنان از این دنیا، به ایشان قدرت بخصوصی عطا کرد که شرایطی را که در آنها چنین احساسی را برمی‌انگیخت، تحمل کنند. اگر تصور می‌کنیم که با تارک دنیا شدن از گناه پرهیز خواهیم کرد، پس مطلب را درست نمی‌بینیم. دیرهای قرون وسطایی بر این سخن من شاهد هستند. «توماس اکمپیس» در این زمینه چنین می‌نویسد: «هیچ سیستمی آنچنان مقدس نیست، هیچ جایی آنچنان پنهان نیست که در آن وسوسه نتواند راه پیدا کند.» در هر حال خدا قوم خود را فرا می‌خواند که در این دنیا شاهد باشند، در همان بطن شرارت: قدر فیض را به نمایش گذارند و ایمان، شجاعت و تحمل خود را در مقام سربازان عیسی مسیح از خود نشان دهند. ما خوانده شده‌ایم تا همانند دانیال در بابل و یا خاندان اهل خانه قیصر روم باشیم.

البته، دلیل اصلی اینکه فرد مسیحی باید در دنیا باشد و مسئولیتهای خود را بجا آورد، این است که با انجام آن از نمونه عیسی پیروی می‌کند. عیسی دعا کرد: «همان‌گونه که تو مرا به جهان فرستادی، من نیز آنان را به جهان فرستاده‌ام.» (یوحنا ۱۷: ۱۸). او کلمه بود که جسم گردید و در میان ما ساکن شد (یوحنا ۱: ۱۴). او با انسانها قاطی شد. به عنوان دوست باجگیران و گناهکاران معروف گشت. او این فکر را که خود را از دیگران جدا نگهداریم، چنان بهم ریخت که حتی به او اتهام شرابخوار و شکم‌پرست را دادند (متی ۱۱: ۱۹). او فقط به یک طرف توجه نداشت، با فریسیان هم قاطی می‌شد (مثلاً لوقا ۷: ۳۶ - ۵۰). عیسی کاملاً از این مطلب خبر داشت که بودنش در این دنیا به جهت انجام مأموریتی است که هرگز جامه عمل نمی‌پوشد، اگر با آن افرادی که به جهت کمکشان آمده است، قاطی نشود. در دعای عیسی کاملاً واضح است که می‌خواهد شاگردان خود را هم در این مأموریت شریک کند؛ برای همین مقصود آنها توسط حقیقت، تقدیس شده و جدا گشته‌اند.

نه از این دنیا. مسیحیانی که زندگی مقدس دارند، بعد از مدتی درخواهند یافت که با این دنیا جور نیستند، چرا که به این دنیا واقعاً تعلق ندارند. همانطور که مسیح در مورد شاگردان خود می‌فرماید:

«اما دنیا از ایشان نفرت داشت، زیرا به دنیا تعلق ندارند.» (یوحنا ۱۴: ۱۷). باز می‌بینیم که فرد مسیحی در اثر قدمهای آقای خود گام برمی‌دارد، زیرا که مسیح می‌افزاید: «چنان که من تعلق ندارم.»

فرد مسیحی همانند سفیری است که در سرزمینی بیگانه زندگی می‌کند، سرزمینی که از مردم خود رفتارهای بخصوصی را می‌طلبد. ولی آن سفیر تحت اقتدار و حاکمیت حکومت خود می‌باشد، حکومتی که جهت وفاداری به آن سوگند خورده است. «ای برادران من، تعجب نکنید اگر دنیا از شما نفرت گیرد.» (۱ یوحنا ۳: ۱۳)، کماکان سخنان خداوندمان را که در انجیل ثبت شده است، به یادمان می‌آورد. فرد مسیحی در این دنیا همانند مسافر و زوار است (۱ پطرس ۱: ۱۷، ۲: ۱۱). مسیحیانی که این مطلب را می‌فهمند با آنهایی که در اطرافشان هستند، کاملاً فرق می‌کنند. به راستی که دنیا چنان با خدا در مخالفت ایستاده است که شخص نمی‌تواند هر دو آنها را باهم دوست داشته باشد. مسیحیانی که در منزل دنیوی خود از همان معیارهای دنیای اطراف خود پیروی می‌کنند، خود را مانند آنان در همان وضعیت بی‌ثبات قرار می‌دهند. آنان را لازم است که سخن یوحنا را کاملاً جدی بگیرند: «دنیا و آنچه را در آن است، دوست مدارید. اگر کسی دنیا را دوست بدارد، محبت پدر در او نیست.» (۱ یوحنا ۲: ۱۵)، و نیز اخطاری را که یعقوب می‌دهد: «آیا نمی‌دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیا است، خود را دشمن خدا می‌سازد.» (یعقوب ۴: ۴).

برای همین هم هوس مداوم به جهت لذات دنیوی نشانگر این است که شخص مسیحی در وضعیت صحیحی نیست و حتی در تطابق با وضعیت دنیا و پیشرفت آن باید مواظب بود که زندگی روحانی‌مان را فدای آن نکنیم. اگر فردی متأهل، با زنان دیگر بپرد و به قول خودمان سرگوشش بچند، حتی در دنیای مدرن امروز هم این تصور بوجود می‌آید که در ازدواج او مشکلی هست. اگر هم تا آن موقع نبوده باشد، چندی بعد به وجود خواهد آمد! به همین شکل است زمانی که فرد مسیحی با دنیا گرایی بپرد. فرمان خداوند بسیار واضح است و سازش برنمی‌دارد:

«از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید. هیچ چیز ناپاک را لمس نکنید. و من شما را خواهم پذیرفت.» (۲قرنتیان ۶: ۱۷)

«از هرگونه بدی دوری کنید.» (۱تسالونیکیان ۵: ۲۲).

بنابراین فرد مسیحی باید در دنیا باشد، ولی متعلق به آن نباشد. به وضوح می‌بینیم که چنین زندگی مسیحی، ما را با کشمکشی پایان‌ناپذیر با دنیا قرار خواهد داد. خود را در بطن رودی خواهیم یافت

که تلاش به بردن ما دارد. ولی ما باید به خلاف جهت آن شنا کنیم و از اینکه همانند ماهی مرده در مسیر جریان آن برده شویم، امتناع ورزیم. این را باید بکنیم تا حیاتی بودن ایمان خود را ثابت نماییم. خود را به انجام اعمال نیکو خواهیم سپرد، تا بدین شکل واقعی بودن ایمان خود نشان دهیم. «دینداری پاک و بی لکه در نظر پدر ما خدا، آن است که یتیمان و بیوه زنان را به وقت مصیبت دستگیری کنیم و خود را از آرایش این دنیا دور بداریم.» (یعقوب ۱: ۲۷).

این دنیا چگونه بر ما لکه می زند؟ پولس در رومیان ۱۲: ۲ اشعار بر آن می دارد که ما از طریق تازه کردن ذهن خود عوض می شویم. برای لکه دار شدن کافی است که هیچ کاری نکنیم، برای اینکه لکه دار شدن زمانی اتفاق می افتد که ذهن، عوض نشده باقی بماند و ما از فرضیات ذهنی عوض نشده پیروی کنیم.

برای مثال، جاه طلبی دنیوی، ما را برآن می دارد که در پی منصب باشیم. برخی از مردم برای رسیدن به منصب بالا حاضرند همه چیز خود را فدا کنند؛ ازدواجشان را، سلامتی فیزیکی و روحانی شان را. «برای انسان چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد، ولی جان خود را ببازد؟» (مرقس ۸: ۳ و ۶) و یا شاید هم هوس زندگی لوکس امروز بر ما مسلط گردد، و مسلماً امروزه برای این امر فرصتهای زیادی هست، مخصوصاً هم در کشورهای غربی. کتاب مقدس به ما هشدار می دهد که ثروت می تواند محل زندگی روحانی ما گردد و بسیار از ما مسیحیان بهتری می گشتیم، اگر شیوه زنده ساده تری را اتخاذ می کردیم. لذت دوستی و سرگرمی های دنیوی سوّمین سنگ لغزش است و برای بسیاری بهره جویی های آنی، اولین چیزی است که در نظر دارند. برای برخی دیگر نظر و قضاوت دوستان است که شیوه زندگی آنها را تعیین می کند. با این وجود، عیسی به شاگردان خود هشدار می دهد: «وای بر شما آنگاه که همگان زبان به ستایشتان بگشایند، زیرا نیاکان آنها نیز با انبیای دروغین چنین کردند.» (لوقا ۶: ۲۶). البته که باید تلاش کنیم که «در حضور خدا مورد تأیید وجدان همه باشیم.» (۲ قرن تیان ۴: ۲)، ولی هرگز نباید بخاطر کسب محبوبیت، استاندارد و معیار خود پایین بیاوریم. خدا ما را دعوت می کند که متفاوت باشیم و از آنهایی که در اطراف ما هستند و مسیح را در زندگی خود کنار گذاشته اند، مشخص باشیم. تنها بدین شیوه است که می توانیم به عنوان افرادی مسیحی، در جامعه خود اثر بگذاریم، افرادی که مسیح آنها را به نمک تشبیه کرد و اشاره نمود که اگر نمک خاصیت خود را از دست دهد، دیگر فایده ای برای هیچکس و هیچ چیز نخواهد داشت. (متی ۵: ۱۳).

دشمن سوم ما که جسم باشد، بیشتر از آن می‌تواند مورد نظر عمل تقدیس باشد. این امر، واقعیت طبیعت خود ما را در مقابل چشم ظاهر می‌کند، همان طبیعتی که روح‌القدس آن را تقدیس می‌نماید.

«جسم» می‌تواند به سادگی اشاره به بدن فیزیکی ما باشد، آن قسمت از بدن شخص که از زمین است. ولی در اینجا زمانی که از «جسم» سخن می‌گوییم، مقصود این است که به دلیل ذات خود جدا از مسیح چی هستیم. و از کلام خدا یاد می‌گیریم که بدن ما، در نفس خود، در زمینه روحانی ابدأ کمکی نیست. کسی که «از جسم مولود شده است»، نمی‌تواند در چیزهایی که مربوط به عالم روحانی هستند، کمکی باشد. «روح است که زنده می‌کند؛ جسم را فایده‌ای نیست. سخنانی که من به شما گفتم، روح و حیات است.» (یوحنا ۶: ۶۳). درست همانطور که عیسی به پطرس بعد از اعتراف به اینکه او همان مسیح موعود است، یادآوری می‌نماید: «این حقیقت را جسم و خون بر تو آشکار نکرد.» (متی ۱۶: ۱۷). برای درک حقیقت در مورد شخصیت مسیح، ما به چیزی بیشتر از قوای مغز انسانی احتیاج داریم.

ضعف جسم. حتی زمانی هم که از روح‌القدس تولد تازه یافته‌ایم، جسم ما با ضعفی که دارد، باز ما را مانع می‌شود. عیسی در باغ جتسیمانی به پطرس خاطرنشان شد که «روح راغب است، لیکن جسم ناتوان» (متی ۲۶: ۴۱). پطرس علیرغم تمامی نیت خود مبنی بر اینکه به عیسی وفادار خواهد ماند، به آسانی اراده‌اش در هم شکست. نویسنده مزامیر فخر می‌کند، چرا که بر خدا اعتماد کرده است. «انسان به من چه می‌تواند کرد؟» (مزمو ۵۶: ۴).

بخاطر ضعف جسم بشر است که شریعت به تنهایی قادر به نجات نیست. چنانکه رسول خداوند هم می‌نویسد: «آنچه شریعت قادر به انجامش نبود، از آن رو که به سبب انسان نفسانی، ناتوان بود» (رومیان ۸: ۳)، خدا آن را در مسیح برای ما انجام داده است. در واقع پولس اینطور می‌نویسد: «من در باطن از شریعت خدا مسرورم.» (رومیان ۷: ۲۲). پولس زمانی که در مسیح بود، می‌توانست حقیقت و صالحیت شریعت خدا را درک نماید. ولی در عین حال این را هم می‌دانست که جسم ضعیف او عملاً چگونه در مقابل انجام این شریعت، مانع ایجاد می‌کند.

طبیعت انسان از نظر اخلاقی خنثی است. در حینی که تلاش داریم در امر تقدیس رشد کنیم و در می‌یابیم که جسم در این مورد مشکلی است، باید به این مطلب توجه داشته باشیم که جسم در نفس خود شریر و بد نیست. در این زمینه در طول تاریخ دو نقطه نظر افراطی بوجود آمده است. از یک طرف این ایده که بدن به شکل موروثی شریر و جهت‌رهایی و بازخرید غیرممکن است، باعث شده است که افراد به جهت ارتکاب گناه، مجوز داشته باشند. و از سویی دیگر هم به این ایده منتج شده است که از هر چیز دنیوی باید پرهیز نمود و تارک دنیا شد. البته که هر دو این

نظریات با آنچه که کتابمقدس می‌فرماید، مغایرت دارند. خداست که جسم ما را آفریده است و جسم پوشیدن عیسی هم همین مطلب را تأیید می‌کند. و قیامت مردگان که در آینده صورت خواهد گرفت، رهایی و بازخرید آن را وعده می‌دهد.

ولی جسم با اینکه از نظر اخلاقی خنثی است، بدلیل وضعی که دارد، جای پای خوبی جهت ابلیس در خود نگه می‌دارد. گناه می‌تواند فعالیت کاملاًطبیعی و خدا آفریده بدن را گرفته و آن را به «شهوتهای جسم» تبدیل کند. خوردن و نوشیدن می‌تواند به پرخوری تبدیل گردد. عمل جنسی می‌تواند خود را به صورت زنا و دیگر صور آن متجلی سازد. و خوابیدن می‌تواند تنبلی گردد. اگر به گناه فرصت دهیم که بر بدن ما حاکمیت کند، از ضعف ما سوءاستفاده خواهد کرد و زندگی ما را به یغما خواهد برد (رومیان ۶: ۱۲). از این جهت هم هست که بسیاری از گناهان ما که پولس آنها را «اعمال جسم» می‌خواند، عناصری روانی در خود دارند. مثلاً در بین آنها که در غلاطیان ۵: ۱۹ - ۲۱ آمده است، می‌بینیم که کینه و حسد و خشم می‌تواند به دلیل وجود احساساتی چون خود-کم بینی و یا عدم امنیت به وجود آید، که ضعفهایی بدنی هستند.

مخالفت آن با روح جسم از آن جا که مورد سوءاستفاده گناه قرار گرفته است (پولس بیشتر بدین شکل سخن می‌گوید)، مستقیماً با روح القدس مخالفت می‌کند و این تنها چیزی که می‌خواهد در زندگی فرد مسیحی رشد دهد. «زیرا تمایلات نفس برخلاف روح است و تمایلات روح برخلاف نفس؛ و این دو برضد هم‌اند.» (غلاطیان ۵: ۱۷). زمانی که با فرمان «از روح القدس پر شویم» مواجه می‌گردیم، می‌بینیم که جسم با تمامی امیال خود در مقابل تحقق این امر صف‌آرایی کرده است. هر فرد مسیحی دائماً با این انتخاب روبرو می‌گردد: یا خود را به کنترل روح القدس تسلیم کند، و یا اینکه بدنال ارضای امیال خود باشد.

در این میدان نبرد عوامل دیگری هم درکار هستند. پولس در رومیان ۷ به این مطلب اشاره می‌کند. شریعت خدا به ذهن او خوشایند است: «من در باطن از شریعت خدا مسرورم.» (رومیان ۷: ۲۲). «شریعت مقدس است و حکم شریعت نیز مقدس، عادلانه و نیکوست.» (رومیان ۷: ۱۲). پولس تمامی این نبرد را در آیه آخر فصل ۷ خلاصه می‌کند: «باری، من با ذهن خود شریعت خدا را بندگی می‌کنم، اما با نفس خود قانون گناه را.» او بین این دو پاره گشته است.

گناه البته که می‌خواهد بر ذهن هم همانند دیگر جاهای جسم حاکمیت یابد. پولس از ذهن جسمانی (رومیان ۸: ۵ - ۸) و ذهن اسیر به دست احساسات (کولسیان ۲: ۱۸) سخن می‌راند. در اینجا جسم حاکمیت دارد و نه فقط اعمال، بلکه افکار پشت آن اعمال را نیز تحت سلطه خود می‌گیرد. پولس وضعیت مسیحیان غیر یهودی را در زمانی که هنوز به مسیح ایمان نیاورده بودند، چنین توصیف می‌کند و می‌گوید: «ما نیز جملگی زمانی در میان ایشان می‌زیستیم، و از هوای نفس

خود پیروی می‌کردیم و خواسته‌ها و افکار آن را به‌جا می‌آوردیم؛ ما نیز همچون دیگران، به طبع محکوم به غضب خدا» (افسیسیان ۲: ۳).

تقدیس آن. در داشتن زندگی مقدس لازم است باز به اهمیت ذهن و فکر تأکید کنیم. از واعظی شنیدم که می‌گفت برای اینکه مقدس زندگی کنید، باید فکر و ذهن خود را کنار بگذارید. چیزی غلط‌تر از این سخن نمی‌تواند باشد. زمانی که فکر کار نمی‌کند، این روح‌القدس نیست که کنترل بدن را به دست می‌گیرد، بلکه جسم. فکر و روح‌القدس در مبارزه با جسم با هم در یک صف هستند. و روح‌القدس به فکر فرد مسیحی احتیاج دارد که کلام خدا را درک و آن را در زندگی خود به کار برد (رومیان ۷: ۲۵ و غلاطیان ۵: ۱۷). ببینید پولس چگونه به ضعف خوانندگان خود در درک تعالیمی که می‌دهد، اشاره دارد؛ وضعی که از ذهن آنها نیست، بلکه از شرارت جسم آنهاست. (رومیان ۶: ۱۹). اگر ما چنان رشد نمی‌کنیم که دست از شیر برداشته و با غذاهای مقوی خود را سیر کنیم، چرا که عزم را جزم کرده‌ایم که از فکر خود استفاده نکنیم، باید بخاطر آوریم که تنبلی گناه جسم است.

کلیسای قرن‌تس فکر می‌کرد که خیلی روحانی است. ولی پولس مجبور بود آنها را با حقیقت مواجه کند. و به آنها می‌گوید: «ولی من ای برادران، نمی‌توانم با شما همانند انسانهای روحانی صحبت کنم، بلکه جسمانی.» چرا؟ نه فقط به این دلیل که قادر به خوردن غذای سنگین و مقوی از کلام خدا نبودند، بلکه به دلیل حسادت، عداوت و دیگر شواهد عدم رشد که در میان آنان بود. برای افرادی که با احساسات خود زندگی می‌کنند، خطر زمانی به مراتب زیادتر می‌شود که در جامعه‌ای که تابع احساسات است، زندگی می‌کنند. از این رو هم آنچه که در اینگونه افراد دیده می‌شود، اغلب از احساساتشان سرچشمه می‌گیرد، تا از بلوغ روحانی. ولی تاریخ، وقایع اسف‌باری را در خود ثبت کرده است، وقایعی که در آن نهضت‌ها فکر و ذهن را کنار گذاشتند و موجب گناهان و بی‌عفتی‌های شرم‌آور گشتند.

دشمن نهایی

پس دشمنان فرد مسیحی اینها هستند. دشمن غائی ما شیطان می‌باشد. دنیای اطراف ما محل خدمت ماست، ولی در عین حال مکانی است آلوده که باید خود را از آلودگی آن حفظ کنیم و پاک نگهداریم. ولی بزرگترین دشمن ما جسم است؛ ذات و طبیعت‌مان که متأسفانه دشمن در آن برای خود ستون پنجم دارد. لیکن بدن را امکان تقدیس هم هست. جسم هم می‌تواند نجس گردد (یهودا ۸) و هم می‌تواند پاک گردد (عبرانیان ۹: ۱۳). سخن پولس مبنی بر اینکه هدف خدا مقدس گردانیدن تمامیت وجود ما است، در ادامه خود روح و جان و بدن را هم در این تمامیت شامل

دشمنان شخص مسیحی، به قلم کنت پرایر

ترجمه از فریدون موخوف

می‌گرداند. (۱ تسالونیکیان ۵: ۲۳). بدن حتی «معبود روح القدس» هم خوانده شده است (۱ قرن‌تیا ۶: ۱۹) رومیان ۱۲: ۱ ما را تشویق می‌کند که بدنهای خود را همانند قربانی‌های زنده به خداوند تقدیم کنیم.